

غلامحسین ساعدی

# کلاته گل

نمایشنامه در سه پرده



مؤسسه انتشارات نگاه

«تأسیس ۱۳۵۲»

# پرده اول

خانه اربابی مهدی خرم - اتاق پذیرایی که با دو ارسی به ایوان باز می‌شود، در بیرون منظره‌ای از کشتزارها و باغ‌ها و موسستانی با انگورهای کال دیده می‌شود. خانه‌های دهقانان از وسط درخت‌ها مانند قارچی بیرون زده، فاصله کشتزارها پر است از گل‌های صحرایی و تپه‌ای دورتر، با لکه‌های سیاه در کمرکش آن.

اثاثیه اتاق عبارت است از یک قالی و یک میز مدور و چند صندلی حصیری و یک کمد بزرگ و بقیه - وسایلی که معمولاً در هر خانه‌ای یافت می‌شود. عکس بزرگی از پری به دیوار آویزان است. ساعتی به غروب مانده کشور کنار دیوار دمر و افتاده و خوابیده است، از بین سرو صدا و هیاهویی به گوش می‌رسد، دایه با عجله وارد می‌شود.

آها، کشور، پاشو یاالله بدو، اومدند، اومدند، چه خبرته، خوابت چقدر سنگین شده، اومدند، قربونشون برم الهی

- او مدند، (هیاهو نزدیک می شود).  
کشور (بلند می شود) او مدند؟ خدایا، من خاک به سر تو خواب می دیدم که دیگر نمی آیند.
- دایه زود باش یا الله، مگر نمی دونی که خواب زن چپ است (کشور با عجله بیرون می رود سرو صدا نزدیک تر می شود و دایه می رود به آستانه در) الهی قریوتون برم، قریوتون برم، هزار ماشاء الله (مهدی و پری وارد می شوند).
- مهدی (دایه را گرفته می بوسد و رو به زنش) پری، ننه جونم را می بینی؟ نگاه کن، می بینی چه دوست داشتنی است. نمی گفتم حالا دیگر جای مادرمه، (رو به دایه) ننه جونم. خوبی؟ خوشی؟ این دفعه دیگر تنها برنگشتم؛ نگاه کن بین زنم را می پسندی، بینی گنده شو می بینی؟ (مهدی و پری می خندند).
- دایه این چه حرفیه مادر، ماشاء الله، هزار ماشاء الله، خدا چشم بد را کور کند انشاء الله، چه چشم و قیافه ماهی داره خدایا، چشمم کف پاش، الحق که شیر حلال خورده ای مادر که همچو زنی نصیبت شده.
- مهدی خوب دیگر ننه جون بسه، آنقدر که تو تعریفش می کنی یک دفعه خاطر خواهش می شوم (یعقوب وارد می شود)
- دایه خوب مادر این هم مهمانی که آورده ایم، آقای دکتر که می شناسیش، برادر پری است.
- دایه اوه آقا جون، راستی آفتاب از کدوم سمت زده که شما باز قدم رنجه کردید و این طرفها تشریف آوردید.
- یعقوب سلامت باشی مادر جان.
- دایه شکر خدا که بالاخره نمردم و عروسی آقا را دیدم، به این قد عمرها که نمی شود اعتماد کرد، شاید یک شب خوابیدم و صبح دیگر پا نشدم، قریون همه تون برم. حالا دیگر راحتم. بالاخره می دونستم که زود برمی گردی مادر، نگاه کن تسبیح تو را برداشته بودم که زودتر بیایی (تسبیحی را که به گردن دارد نشان می دهد).
- مهدی عجب، تسبیح من پیش تو بود؟ یک ماه تمامه که دنبالش می گردم (همه می خندند).
- دایه از دیروز عصر دلم تکان می خورد، اوه چه خبره؟ چه سرو صدایی است، اینها او مدند بالا، چه پررو بی حیا. (می رود جلو در) اوهو، بوم غلطونک، همه را بریز پائین، براشون بگو که آخر تازه از راه رسیده اند و خسته اند. (سرو صدا فروکش می کند).
- مهدی احمد کجاست مادر جان، ندیدمش.
- دایه تو دهه، رفته سر قنات بزرگ، سه روزه که لارویی شده و حالا برای لات کردن آب رفته، الانه مثل اینکه مویش را آتش بزند پیداش می شود. (کشور و بام غلطون بسته ها و چمدانها را وارد می کنند).
- مهدی چرا می آورند اینجا؟
- دایه آهای بی شعورا، ببرید اتاق عقبی، چرا آوردید اینجا؟
- مهدی اون دوتا چمدان پارچه ای دکتر را ببرید اتاق بالا ننه جون تو خودت ترتیشو میدی و رختخواب تمیزی هم آنجا پهن می کنی و آقای دکتر آنجا استراحت می کنند.
- دایه بسیار خوب آقا جونم، الانه ترتیشو میدم (بیرون می رود).